

درس اول*

تاریخ ادبیات :

*گلستان سعدی -1 : نثری آهنگین و مسجع و روان دارد . ۲- بیش از چهارصد جمله و بیت این کتاب در شمار امثال و حکم درآمده است . ۳- در هشت باب و در سال ۶۵۶ نوشته شده است . (بوستان یا سعدی نامه در ده باب و در سال ۶۵۵ نوشته شده است .)

*سعدی در گلستان در اوج بلاغت (چیره زبانی . زبان آوری . شیوایی) و قدرت از تجربه های خویش سخن می گوید .

*سعدی در گلستان چشم اندازه های گوناگون زندگی و راه رسیدن به زندگی مطلوب و برتر را نشان می دهد .

متن درس :

* ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم *

مَنْتِ خدای را عَزَّ و جَلَّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت .

مَنْتِ : احسان . مجازاً سپاس قربت : نزدیکی (غربت : دوری مزید : افزونی . زیادی

عَزَّ و جَلَّ : گرامی و بزرگ است * قربت و نعمت آرایه ی سجع می سازند .

*حرف « را » در منت خدای را ، حرف اضافه است به معنی = برای

*فعل « است » در آخر عبارت به قرینه ی لفظی حذف شده است . (مزید نعمت است .)

**سپاس مخصوص خداوند گرامی و بزرگی است که فرمان برداری از او سبب نزدیکی به او می شود و شکرگزاری از او باعث زیادی نعمت می شود .

هر نفسی که فرو می رود ، ممدّ حیات است و چون برمی آید ، مفرّح ذات . پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب .

ممدّ: مدد کننده . یاری رساننده مفرّح: شادی بخش . فرح انگیز نفّس: دم . جمع آن انفاس است
حیات: زندگی * حیات و ذات سجّع می سازند .
* فعل « است » در آخر عبارت به قرینه ی لفظی حذف شده است .

** هر نفسی که به درون می رود (دم) یاری رساننده ی زندگی است و زمانی که بیرون می آید (بازدم) شادی بخش وجود است . بنابراین در هر نفسی دو نعمت وجود دارد و برای هر نعمتی هم شکرگزاری واجب است .

از دست و زبان که برآید کز عهده ی شکرش به درآید ؟

* دست مجازاً اعمال و قدرت و زبان مجازاً گفتار

* از دست و زبان کسی برآمدن کنایه از « توانایی داشتن . از عهده برآمدن »

* حرف « که » در مصرع اول به معنی چه کسی ، ضمیر پرسشی است و در مصراع دوم حرف ربط وابسته ساز است .

* در این بیت استفهام انکاری وجود دارد یعنی پرسشی که جواب مثبت یا منفی را در خودش دارد .
* عهده : مسئولیت

** هیچ کس نمی تواند خداوند را آن چنان که شایسته است ، سپاس و شکر گوید .

إعملوا آلَ داودَ شُكْرًا و قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورِ .

** ای خاندان داود شکرگزار باشید و عده ی کمی از بندگان من شکرگزارند .

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد
ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که به جای آورد

* تقصیر: کوتاهی (در شکرگزاری و عبادت) . کوتاهی کردن . گناه * ورنه : وگرنه
* قالب شعر قطعه است .

**همان بهتر است که بنده به خاطر کوتاهی کردن در عبادت و شکرگزاری، از درگاه خداوند طلب آمرزش و بخشایش کند.

**وگرنه هیچ کس نمی تواند خداوند را آنگونه که سزاوار است، شکرگزاری و عبادت کند.

باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده.

*بی حساب: بی اندازه * خوان: سفره * بی دریغ: بی مضایقه

*باران رحمت: اضافه ی تشبیهی؛ رحمت به باران تشبیه شده است.

*رسیده و کشیده آرایه ی سجع می سازند.

*خوان نعمت: اضافه ی تشبیهی؛ نعمت به خوان تشبیه شده است.

*آرایه ی ترصیع وجود دارد؛ چون بین تک تک کلمات دو عبارت بالا، آرایه ی سجعی وجود دارد که هم وزن

آنها یکی است و هم حرف آخر آنها). باران = خوان. رحمت = نعمت. بی حسابش = بی دریغش. همه را = همه جا. رسیده = کشیده)

**رحمت بی اندازه ی خداوند همانند بارانی به همه رسیده است و نعمت بی مضایقه ی خداوند همانند سفره ای همه جا گسترده است.

مفهوم: رحمت و نعمت خداوند شامل حال همه ی بندگان و موجودات می شود.

پرده ی ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه ی روزی به خطای منکر نبرد.

ناموس: آبرو. شرافت فاحش: آشکار. زشت

وظیفه: مقرری. مستمری. حقوق ماهیانه. دستمزد

منکر: زشت (منکر: انکار کننده)* (پرده ی ناموس: اضافه ی تشبیهی)

وظیفه ی روزی: اضافه ی تشبیهی پرده دریدن: کنایه از آشکار کردن. فاش کردن راز. رسوا

کردن * ندرد و نبرد: سجع

*جمله ی اول نشانگر صفت ستار العیوب بودن خداوند است و جمله ی دوم بیانگر صفت بخشنده و رزاق بودن خداوند است.

**آبروی بندگان را به خاطر گناه آشکارشان نمی ریزد و رزق و روزی مقرشان را به خاطر خطای زشت آنها قطع نمی کند.

فرّاش باد صبا را گفته تا فرش زمرّدین بگسترد و دایه ی ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد .

فرّاش : فرش گستر . گسترنده ی فرش باد صبا : بادی است که از سمت مشرق می وزد .
زمرّدین : صفت نسبی است ؛ منسوب به زمرّد دایه : شیر دهنده . پرستار
بنات : ج بنت . دختران نبات : گیاه (جمع آن نباتات است) مهد : گهواره

*فرّاش باد صبا . دایه ی ابر بهاری . بنات نبات . مهد زمین : اضافه ی تشبیهی هستند . (یعنی باد صبا همچون فرّاش ؛ ابر بهاری همچون دایه ؛ نبات همچون بنات و زمین همچون مهد است) .
*فرش زمرّدین : استعاره از سبزه ها و چمن و گیاهان (استعاره مصرحه)

*آرایه ی تشخیص در این عبارات نمایان است . (چون پهن کردن فرش به باد صبا و پرورش دادن گیاه و نبات به ابر بهاری نسبت داده شده است ؛ در حالی که اینها از ویژگی های انسان است که به غیر انسان نسبت داده شده است .) (در ضمن هر تشخیصی ، نوعی استعاره مکنیه نیز هست) .
*بگسترد و بپرورد : سجع * نبات و بنات : جناس ناقص

*خداوند به باد صبا دستور داده تا گلها و سبزه ها را شکوفا و سرسبز کند و به ابر بهاری نیز دستور داده تا گیاهان را در زمین پرورش دهد .

درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در بر گرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده

خلعت : جامه ی دوخته که بزرگی به کسی بخشد . مجازاً هدیه و بخشش
موسم : هنگام . فصل ربیع : بهار قبا : عبا . جامه ی بلند
قدوم : درآمدن . قدم نهادن (نکته : اقدام ج قَدَم است در حالی که قدوم مصدر است و جمع نیست) .
در بر گرفته : بر تن کرده . پوشانده

*قبای سبز ورق : اضافه ی تشبیهی (ورق به قبای سبز تشبیه شده است) .
*اطفال شاخ و کلاه شکوفه هم اضافه های تشبیهی هستند .
*بر و سر : جناس ناقص * گرفته و نهاده : سجع

*در ضمن آرایه ی مراعات نظیر یا تناسب و نیز آرایه ی واج آرایه هم در این درس و احياناً در درس های بعد بسیار زیاد دیده می شود ولی به خاطر آسان بودن ، از ذکر آنها خودداری می کنیم .

**خداوند به عنوان هدیه ی نوروز ، قبایی سبز رنگ از برگها را بر تن درختان پوشانده است و به واسطه ی فرا رسیدن فصل بهار ، شکوفه ها را همچون کلاهی بر سر شاخه های درختان گذاشته است .

عصاره ی تاکی به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته .

عصاره : شیره . افشره تاک : درخت انگور شهد : عسل . شیرینی

فایق : برگزیده . برتر . عالی باسق : بلند

این عبارت به صفت قادر و توانا بودن خداوند اشاره دارد . فایق و باسق : سجع

**شیره ی انگور به واسطه ی قدرت خداوند به شیرینی ممتاز و برتری تبدیل شده است و هسته ی خرما به واسطه ی توجه و پرورش او به درخت خرما ی بلندی تبدیل شده است .

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

فرمانبردار : مطیع فرمان بردن : اطاعت کردن* نان مجزاً رزق و روزی

*کف مجزاً دست * قالب شعر قطعه است .

*به کف آوردن کنایه از دسترسی به چیزی پیدا کردن

*ارتباط معنایی دارد با بیت : گفتم این شرط آدمیت نیست / مرغ تسبیح گوی و من خاموش

*ابر و باد و مه و خورشید و فلک مجزاً جهان هستی و آفرینش (چون خداوند جهان را به خاطر ما خلق کرد) .

**تمام هستی و جهان آفرینش فعالیت می کنند تا تو رزق و روزی ات را به دست آوری و با بی خبری و جهل از آن استفاده نکنی و از یاد خدا غافل نباشی .

**همه ی پدیده های هستی مطیع و فرمانبردار تو هستند ؛ از روی عدل و انصاف نیست که تو از خداوند اطاعت نکنی .

مفهوم : انسان باید همیشه به یاد خدا باشد و شرط بندگی و فرمانبری را به جای آورد .

در خبر است از سرور کاینات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمه ی دور زمان محمد مصطفی -صلی الله علیه و آله و سلم-

خبر: حدیث کاینات: ج کاینه (مونث کاین) . موجودات جهان . جهان هستی (کاین = کائن = باشنده ؛ صفت فاعلی از کون به معنی هست یا هستی (مفخر: مورد افتخار دور: گردش صفوت: برگزیده و خالص از هرچیز تتمه: به جای مانده . باقی مانده چیزی (مایه ی تمامی و کمال)

**در حدیث و سخنی از سرور جهانیان و مورد افتخار موجودات و لطف خداوند بر اهل عالم و برگزیده ی آدمیان و نقطه ی اوج و کمال گردش روزگار ، حضرت محمد مصطفی - که سلام و درود خداوند بر او و آتش باد - چنین آمده است :

شفیعٌ مُطاعٌ نبیُّ کریمِ قسیمٌ جسیمٌ نسیمٌ وسیمِ

شفیع: شفاعت کننده مطاع: فرمانروا . کسی که از فرمانش اطاعت می کند .
 نبی: پیامبر کریم: بخشنده قسیم: زیبارو جسیم: خوش اندام
 نسیم: خوشبو وسیم: دارای نشان پیامبری
 *در واقع هشت صفت برای پیامبر در این بیت آورده شده است .

بلغ العلیٰ بکماله ، کشف الدجیٰ بجماله حسنات جمیع خصاله ، صلوا علیه و آله

بلغ: رسید علی: مرتبه ی بلند . مقام والا کشف: برطرف کرد . آشکار کرد
 دجی (دجا): تاریکی ها . ج دجیه (متضاد ضحی)

**به واسطه ی کمال خود به مرتبه ی بلند رسید و با جمال نورانی خود ، تاریکی ها را برطرف کرد . همه ی صفات و خصلت های او زیباست . بر او و خاندانش درود بفرستید .

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان

*دیوار امت: اضافه ی تشبیهی

*مصراع دوم به ماجرای حضرت نوح و طوفان و درست کردن کشتی تلمیح و اشاره دارد .

*مصراع دوم اسلوب معادله یا تمثیل برای مصراع اول است .

*پشتیبان و کشتیبان: جناس ناقص * کشتیبان مجازاً رهبر

**مسلمانان که پشتیبانی مانند تو دارند ، غم و اندوهی ندارند همانگونه که پیروان نوح از امواج دریا ترسی نداشتند چون کشتیبان و رهبرشان حضرت نوح بود .

هرگه که یکی از بندگان گنهکار پریشان روزگار دست انابت به امید اجابت به درگاه حق - جلّ و علا - بردارد ، ایزد تعالی در او نظر نکند .

پریشان روزگار : بدبخت . آشفته حال انابت : توبه . بازگشت از گناه
اجابت : پذیرفتن . برآوردن . قبول کردن جل و علا : بزرگ و بلندقدر است .

**هرگاه که یکی از بندگان گناهکار و بیچاره ، به امید برآورده شدن خواسته اش ، دست خود را به درگاه خداوند بزرگ بلندکند و توبه کند ، خداوند بلند مرتبه به او توجهی نمی کند .

بازش بخواند ، باز اعراض کند .

بازش : دوباره او (خدا) را اعراض : روی برگرداندن . کنایه از بی توجهی

**آن بنده دوباره خدا را صدا می زند ، ولی باز هم خداوند از او روی برمی گرداند و توجهی نمی کند .

بار دیگرش به تضرّع و زاری بخواند .

تضرّع : زاری و التماس کردن * ضمیر « ش » نقش مفعولی دارد و منظور خداوند است .

**بار دیگر خداوند را با زاری و التماس صدا می زند .

حق - سبحانه و تعالی - فرماید : یا ملائکتی قد استحييت من عبدی و لیس له غیرى فقد غفرت له .

**خداوند پاک و بلندمرتبه می فرماید : ای فرشتگانم ، من از بنده ی خود شرم دارم و او جز من پناهی ندارد . پس او را عفو کردم .

دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده شرم دارم .

خواسته اش را پذیرفتم و آرزویش را برآورده ساختم زیرا از این همه دعا و زاری بنده ام شرمگین هستم .

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده ست و او شرمسار

کرم : بخشش . بزرگواری . جوانمردی

**بزرگواری و مهربانی خداوند را مشاهده کن که بنده گناه می کند در حالی که او شرمگین است .

عاکفان کعبه ی جلالش به تقصیر عبادت معترف که : ما عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ .

عاکف : کسانی که در مدتی معین در مسجد می مانند و به عبادت می پردازند . گوشه نشین . مجازاً عابد یا عبادت کننده جلال : بزرگی . شکوه عاکفان کعبه ی جلالش : عابدان و پرستش کنندگان خدا تقصیر : کوتاهی در انجام کار معترف : اعتراف کننده * کعبه ی جلال : اض تشبیهی

**پرستش کنندگان خداوند به کوتاهی در عبادت اعتراف می کنند و می گویند : تو را آنگونه که شایسته است ، پرستش نکردیم .

و واصفان حلیه ی جمالش به تحیّر منسوب که : ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ .

واصف : وصف کننده . ستاینده حلیه : زیور . زینت تحیّر : سرگستگی . سرگردانی . حیران شدن منسوب : نسبت داده شده حلیه ی جمال : اض تشبیهی

**و وصف کنندگان زیبایی خداوند به سرگستگی و حیرت منسوب می شوند و می گویند : تو را آنگونه که شایسته است ، نشناختیم .

گر کسی وصف او ز من پرسد بی دل از بی نشان چه پرسد باز عاشقان کشتگان معشوقند برنیاید ز کشتگان آواز

*بی دل : مجازاً عاشق * بی نشان : مجازاً خداوند

*بیت اول اشاره دارد به اینکه خداوند قابل توصیف نیست .

*بیت دوم اشاره دارد به اینکه عاشق واقعی در راه معشوق فنا می شود و بی ادعا و خاموش است و اسرار الهی را پیش همه بازگو نمی کند .

*بیت دوم به این حدیث پیامبر هم اشاره دارد : (مَنْ عَرَفَ اللَّهَ ، فَقَدْ كَلَّ لِسَانَهُ : کسی که خدا را شناخت ، زبانش گنگ و لال می شود) .

**اگر کسی از من بخواهد که خداوند را توصیف کنم ، من عاشق دلداده ای هستم که نمی توانم از خداوند بی نشان سخنی بگویم .

**عاشقان در راه معشوق هستی خود را فنا می کنند به همین خاطر هیچ صدایی از آنها بلند نمی شود و نمی توانند از معشوق خود سخنی بر زبان آورند .

یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده ؛ آن گه که از این معامله باز آمد ، یکی از دوستان گفت : از این بوستان که بودی ، ما را چه تحفه کرامت کردی ؟

صاحب‌دل : عارف جیب : گریبان . یقه

مراقبت : مراقبه . حالت تأمل و تفکر عارفانه . حالتی که بنده از غیر خدا دل می کند و فقط به فکر خداست
مکاشفت : در لغت یعنی کشف کردن و آشکار ساختن و در اصطلاح عرفانی یعنی پی بردن به حقایق و اسرار الهی
مستغرق : غرق شده

معاملت : کار . اعمال عبادی . در اینجا منظور همان حالت مراقبه و مکاشفه و حالت عرفانی است .

تحفه : هدیه . ارمغان کرامت : کرم . بخشش * بحر مکاشفت : اض تشبیهی

*سر به جیب مراقبت فرو بردن کنایه از در حالت تفکر عارفانه قلب خود را از هر چه غیر خدا حفظ کردن

*بوستان : استعاره از همان حالت عرفانی مراقبه و مکاشفه * دوستان و بوستان : جناس ناقص

**یکی از عارفان در حالت تفکر و تأمل عارفانه فرو رفته بود و در پی کشف و شهود و دست یافتن به حقایق و

اسرار الهی بود ؛ زمانی که از این حالت عرفانی بیرون آمد ، یکی از دوستان به او گفت : از این حالت عرفانی که

بودی ، برای ما چه هدیه ای آوردی ؟

گفت : به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم ، دامنی پر کنم هدیه ی اصحاب را . چون برسیدم ، بوی گلم

چنان مست کرد که دامنم از دست برفت .

*درخت گل : استعاره از حقیقت و معارف و حقایق و اسرار الهی

*بوی گل : استعاره از حقیقت و معرفت الهی * بوی گلم : بوی گل من را

*دامن از دست رفتن : کنایه از از خود بیخود شدن و اختیار خود را از دست دادن

*مست و دست : جناس ناقص

*هدیه ی اصحاب را : به عنوان هدیه ی دوستان (حرف « را » در این جا حرف اضافه است) .
**گفت : در نظرم بود که وقتی به حقیقت و اسرار و معارف الهی دست یافتم ، بهره ای از آن را به عنوان هدیه برای دوستان بیاورم . وقتی به حقیقت دست یافتم ، عطر حقیقت و زیبایی خداوند آنچنان من را مست و شیفته ی خود ساخت که اختیار خود را از دست دادم .

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
این مدعیان در طلبش بی خبرانند کان را که خبر شد ، خبری باز نیامد

*مرغ سحر : بلبل (که در هنگام سحر بیشتر آواز می خواند) ؛ نماد (استعاره) عاشق ظاهری و غیر واقعی
« *شد » در بیت اول یعنی « رفت »

*پروانه : نماد عاشق واقعی (پروانه عاشق شمع است و خود را بدون هیچ ادعایی در آتش شمع می سوزاند .)

*کان سوخته را جان : که جان آن سوخته (حرف « را » نشانه ی فک اضافه است ») (. را « سه نوع است :
نشانه ی مفعولی . حرف اضافه . فک اضافه)

*بیت دوم تلمیح دارد به حدیث : « من عرف الله ، کلَّ لسانهُ »

*آن سوخته : مجازاً بلبل یا عاشق واقعی

*مفهوم این دو بیت تکرار همان چیزی است که قبلاً گفته شد : (پاک بازی و بی ادعایی عاشق حقیقی و صبر و خاموشی آنها)

گر کسی وصف او ز من پرسد بی دل از بی نشان چه پرسد باز
عاشقان کشتگان معشوقند برنیاید ز کشتگان آواز

**ای بلبل (عاشق مدعی) عشق حقیقی را از پروانه (عاشق حقیقی) بیاموز زیرا پروانه و عاشق حقیقی جان و وجود خود را در آتش عشق می سوزاند ولی هیچ ادعا و سخن اعتراض آمیزی از او سر نمی زند .

**این عاشقان مدعی و غیر حقیقی در راه جستجوی حق و شناخت معشوق بی خبرند زیرا کسی که از حقیقت و اسرار الهی باخبر شد ، هیچ نشان و اثری از او باقی نمی ماند و سخنی نمی گوید .

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم
مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر
وز هرچه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم
ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

**ای خدایی که برتر از خیال و مقایسه و تصور و پندار هستی و از هرچه که در مورد تو گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم ، بالاتر هستی

**مجلس وعظ و ذکر تمام شد و عمر ما نیز به پایان رسید در حالی که ما همچنان در ابتدای توصیف و شناخت تو عاجز مانده ایم .

* افلاک حریم بارگاہت *

ای از بر سدره شاهرهت وی قبه ی عرش تکیه گاهت

بر : بالا سدره : نام درختی در آسمان هفتم ؛ قبه : عمارت گنبدی شکل

شاهره : گذرگاه بزرگ * سدره : مجازاً آسمان هفتم

عرش : در لغت یعنی سریر و تخت شاهی . خیمه . چادر . سایبان . در اصطلاح به بالاترین نقطه ی آسمان یعنی

آسمان نهم یا فلک الافلاک می گویند * . قبه ی عرش : اض تشبیهی

*تلمیح به واقعه ی معراج پیامبر که از آسمانها فراتر رفت و به قرب الهی رسید .

**ای پیامبری که (در شب معراج) از کنار درخت سدره در آسمان هفتم گذر کردی و آسمان نهم تکیه گاه و منزلگاه تو شد .

مفهوم : مقام و مرتبه ی پیامبر بسیار بلند و رفیع است .

ای طاق نهم رواق بالا بشکسته ز گوشه ی کلاهت

طاق : گنبد . خمیدگی سقف . سقف قوسی شکل

رواق : ایوانی که در طبقه ی دوم ساخته می شود . سایبان . پیشگاه خانه

*طاق نهم : استعاره از آسمان نهم یا فلک الافلاک * آرایه ی اغراق وجود دارد .

*کل بیت کنایه از مقام بلند پیامبر

**ای پیامبر تو آنچنان بلند مقامی که گوشه ی کلاهد بالتر و برتر از آسمان نهم است .
مفهوم : مقام پیامبر بسیار بلند و بزرگ است .

هم عقل دویده در رکابت هم شرع خزیده در پناهت
شرع : دین * در رکاب کسی دویدن : کنایه از مطیع و خدمتگزار کسی بودن
*عقل و شرع : تشخیص و استعاره مکنیه (چون دویدن و خزیدن به عقل و شرع نسبت داده شده است و مشبه به حذف شده انسان است) .

*در پناه کسی خزیدن : کنایه از به کسی پناه بردن * . آرایه ی موازنه دیده می شود .

**عقل به این بزرگی مطیع و خدمتکار توست و شرع و دین هم در پناه و حمایت تو ارزش یافته است .

مه طاسک گردن سمندت شب طره ی پرچم سیاهت
طاسک : طاس کوچک . آویز طلا و نقره زینتی
سمند : اسب زرد رنگ . در این بیت منظور اسب است طره : دسته موی پیشانی
*ماه به طاسک و شب به طره تشبیه شده است .
*موازنه وجود دارد . (کلمات دو مصرع با هم سجعی می سازند که وزن آنها با هم یکی است) .

**ماه با تمام زیبایی و عظمتش ، همانند آویز زینتی گردن اسب تو است و شب نیز با تمام سیاهی و شکوهش همچون رشته های سیاه حاشیه ی پرچم تو است .

جبریل مقیم آستانت افلاک حریم بارگاہت
مقیم : اقامت کننده آستان : درگاه . بارگاه افلاک : ج فلک . آسمانها حریم : پیرامون خانه
بارگاه : دربار و کاخ و خیمه ی شاهی
*در بیت آرایه ی موازنه وجود دارد ؛ همچنین تلمیح به نازل شدن جبرئیل بر پیامبر

**جبرئیل در درگاه تو اقامت گزیده است و آسمانها هم جزئی از محدوده ی خانه ی تو است .
مفهوم : بزرگی و عظمت پیامبر آنچنان زیاد است که جبرئیل و افلاک در برابر آن ناچیزند .

چرخ ارچه رفیع خاک پایت عقل ارچه بزرگ طفل راحت
چرخ : استعاره از آسمان ارچه : اگرچه رفیع : بلند

- *خاک پا بودن : کنایه از حقیر و بی ارزش بودن
- *طفل راه بودن : کنایه از نادان و بی تجربه و ناچیز بودن
- *چرخ به خاک پا و عقل به طفل راه تشبیه شده است .
- *موازنه وجود دارد.

**آسمان اگر چه بسیار بلند است ولی در برابر تو همانند خاک پا ناچیز و پست است . و عقل به این بزرگی در برابر تو همانند طفلی بی تجربه و نادان است .

- خوردست خدا ز روی تعظیم سوگند به روی همچو ماهت
- تعظیم : بزرگداشت * روی به ماه تشبیه شده است .
- *تلمیح به آیه ی «لَعْمَرُكَ أَنْتُمْ لَفَى سُكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ : به جان تو (پیامبر) سوگند که آنان در مستی خود سرگردانند .» (که خدا به جان پیامبر قسم خورده است) .

**خداوند به خاطر بزرگداشت مقام تو ، در قرآن به روی همانند ماهت قسم یاد کرده است .

- ایزد که رقیب جان خرد کرد نام تو ردیف نام خود کرد
- *تلمیح دارد به آیه ی « اِنَّمَا وَلِيكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ ... » که خداوند بعد از نام خود ، نام رسول و پیامبر را آورده است
- رقیب : نگهبان . محافظ

- **خداوند که عقل را نگهبان و محافظ جان قرار داد ، نام تو را نیز در کنار نام خود آورده است .
- مفهوم : پیامبر والامقام و بلند مرتبه است .

خودآزمایی :

1- منظور از « تقصیر » در بیت « بنده همان به که ز تقصیر خویش / عذر به درگاه خدای آورد » چیست ؟
کوتاهی در شکرگزاری و عبادت

2- در این درس بر کدام صفات خداوند اشاره شده است ؟ دو نمونه با ذکر مثال بیان کنید.
ستاری (پوشاننده ی عیب) : پرده ی ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد .
رزاقی (بخشندگی) : وظیفه ی روزی به خطای منکر نبرد .

3- بیت « گفتم این شرط آدمیت نیست / مرغ تسبیح گوی و من خاموش » با کدام قسمت درس ارتباط معنایی دارد ؟

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار / شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

4- گاه ضمیر متصل در جای اصلی خود قرار نمی گیرد ؛ مثلاً در مصراع « زمانه به دست تو دادم کلید » از فردوسی ، ضمیر « م » که باید بعد از کلید قرار گیرد ، بعد از فعل آمده است . نمونه ای از این کاربرد را در درس بیابید .

بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت . (بوی گل چنان مستم کرد که دامن از دستم رفت) .

5- کنثر این درس « گلستان » از کدام نوع نثر است ؟ چرا ؟

فنی و مسجع ؛ زیرا از آرایه های ادبی در حد اعتدال و طبیعی استفاده کرده است .

6- ترکیب بند چه نوع شعری است ؟

غزل هایی است هم وزن با قافیه های متفاوت که بیتی غیر تکراری آن غزل ها را به هم پیوند می دهد . (اگر این بیت تکراری باشد ، ترجیع بند ساخته می شود) .

(درس « افلاک حریم بارگاہت » فقط یک غزل از ترکیب بند است و بقیه نیامده است) .